

## گفتار دوم

ترکی چگونه و از کی باذربایجان راه یافته؟..

### زمان سلجوقیان یا روزگار کوچ ترکان

از آنچه تا اینجا گفتیم پیداست که آذربایجان تا سده های پیشین تاریخ هجری مردمش جز از آریان یا ایران، و زبانش جز از ریشه آری نبوده و تا سده ششم آذری زبان آنجا بوده. پس باید پرسید: «ترکی چگونه و از کی باذربایجان راه یافته؟».

آنچه ما جستیم و میدانیم ترکی باذربایجان از زمان سلجوقیان، و از راه کوچ ایل های ترک درآمده. پیش از آن اگر در تاریخ نشانی از بودن ترکان در آذربایجان پیدا کنیم بیگمان جز دسته اندکی نبوده اند و پس از زمانی از میان رفته اند.

باید دانست در آمدن سلجوقیان بایران و چیره شدن ایشان پیش از آنچه در کتابها نمایانست ارج می دارد. اگر این راست است که باید هر پیش آمدی را از زوی نتیجه های آن بسنجیم باید جنگ و ندانقان و فیروزی را که از سلجوقیان در آن جنگ بر سلطان مسعود غزنوی یافتند یکی از بزرگترین پیش آمدهای تاریخی بشماریم. زیرا در نتیجه آن جنگ و فیروزیست که ترکان بانهوی در

ایران و عراق و سوریا و آسیای کوچک پراکنده شدند و چندین پادشاهی بزرگی از آنان پدید آمد و دامنه شهرگشایی‌های آنان تا آنسوی رود دانوب در اروپا کشیده گردید.

کسانی که از تاریخ آگاهند این میدانند که ترکان در زمان اشکانیان، با نبوهی فراوان، بمرز ایران رسیدند و در آنجا نشیمن گرفته و بنیاد پادشاهی نهادند. ولی در آنزمان اشکانیان، و پس از ایشان ساسانیان با نیرویی که می‌داشتند همیشه جلو آنان را می‌گرفتند. سپس نیز چون ساسانیان برافتادند تازیان در برابر ترکان جای آنان را گرفتند و تا سیصد سال بیشتر همیشه جلو آنان را می‌گرفتند. سپس نیز چون رشته‌کار تازیان از هم گسیخت سامانیان همواره سیصد هزار سواره و پیاده در مرز کشور نگاهبان می‌گماردند و راه ترکان را باز نمی‌گزاردند. همین رفتار را سلطان محمود و پسرش مسعود نیز می‌نمودند. اینان گرچه خود ترک بودند میان ایرانیان بزرگ شده و دربارشان یکدربار ایرانی بود، و اینست راه بروی ترکان باز نمی‌داشتند. دسته‌هایی را که خودشان آورده بودند چنانکه خواهیم دید از آن نیز پشمانی می‌نمودند.

هزار سال کمابیش ترکان در مرز ایران ایستادند، و در این میان شماره ایشان بس انبوه گردیده و دسته‌های دیگری از پشت‌سر بآنان پیوستند و همیشه آماده کوچ و پیشرفت می‌ایستادند، و چون طغرل بیک و برادرانش در سال ۴۳۱ سلطان مسعود را شکستند و بر خراسان دست یافته بنیاد فرمانروایی گزاردند و بدینسان راه کوچ بازگردید، گذشته از گروه بسیار انبوهی که با خود سلجوقیان آمدند و سپاه ایشان بودند، گروه‌های دیگری از پشت‌سر پیایی رسیدند و شاید بیست سال نگذشت که بهر گوشه ایران پراکنده شدند، و دسته‌هایی از آنان تا بمراق و دیگر جاها پیش رفتند.

اگر کسانی کتاب ابن اثیر و دیگر کتابها را بخوانند و تاریخ سده‌های اسلامی را گام بگام پیش آیند نیک خواهند دید که آمدن سلجوقیان رنگ دیگری بجهان اسلام داده و روزگار نوینی را باز کرده، و در همه جا رشته‌کارها بدست ترکان افتاده. اگرچه در هیچ جا شماره درستی از آنها بدست نمی‌دهند و خود نتوانستندی داد، لیکن جمله‌هایی را گاهی می‌نکارند که اندازه انبوهی ترکان را می‌رساند.

ابن اثیر در سال ۴۳۵ هجری می‌گوید: «در این سال ده هزار خرگاه

از ترکان که همیشه بسرزمین مسلمانان و پیرامونهای کاشغر و بلاساغون تاخته تاراج کردند، اسلام پذیرفتند و درعید قربان بیست هزار گوسفند سر بریدند. میگوید: «این تیره‌ها پیش از این ناچار بودند که همگی یکجا گردآمده خود را از آسیب مسلمانان نکه دارند. لیکن چون اسلام پذیرفتند هرگروهی روبسوی آوردند و در سرزمینهای اسلامی پراکنده شدند و هرده هزار خرگاه یا بیش یا کم در سرزمین دیگری فرود آمدند».

همو در سال ۴۴۰ گوید: «اینسال گروه بسیاری از غزان از ماوراءالنهر پیش ابراهیم نیال (برادر مادری طغرل یک که فرمانروای ری و همدان بود) آمدند. او گفت: سرزمین من گنجایش شما و توانایی روزی و خوراک شما را ندارد. بهتر آنست که بروم (آسیای کوچک) رفته و با کافران جنگ و در راه خدا کوشش کنید».

ابن بی بی مینویسد: «چون سلیمان‌شاه پسر قنلمش را بجنگ روم به آسیای کوچک فرستادند صدویست هزار خانوار ترکمن را که از ترکستان آمده بودند سپاه او کردند» (۱).

از این نوشته‌ها که از کتابها تکه تکه بدست می‌آید پیداست که در زمان سلجوقیان ترکان بانبوهی بسیار بایران و این سرزمینها آمده‌اند، و این چیز است که خود تاریخ نیز می‌رساند. زیرا گذشته از پادشاهی بسیار بزرگی که طغرل و برادرانش در ایران و عراق بنیاد نهادند و آن کارهای بزرگ را انجام دادند یک پادشاهی دیگری از ایشان در آسیای کوچک بنام سلجوقیان روم پدید آمده که آن نیز بزرگ و نیرومند بوده و جایی در تاریخ برای خود باز کرده. پس از مرگ ملک‌شاه یک پادشاهی نیز در شام پدید آمده.

پس از آن اتابکان در آذربایجان و فارس و ارمنستان و دیگر جاها برخاسته‌اند. پس از آن خوارزمشاهیان پیدا شده‌اند. پس از زمان منول قره‌قویونلو و آق‌قویونلو پدید آمده‌اند. در آسیای کوچک عثمانیان برخاسته و آن کارهای بزرگ تاریخی را انجام داده‌اند.

اینها همه بادست ترکان انجام گرفته و بهترین رهنمون بفرزونی و انبوهی ایشان در ایران و این پیرامونها میباشد.

## نخستین دسته‌های ترکان در آذربایجان

اگرچه راه کوچ بروی ترکان از زمان پادشاهی سلجوقیان باز شد لیکن باید دانست دسته‌هایی پیش از آن زمان بایران آمده‌اند و بآذربایجان رسیده‌اند. بدینسان که سلطان محمود چون بماوراءالنهر رفت گروهی از ترکان را (پنججاه هزار تن کمایش) باخود بایران آورد و در خراسان نشیمن داد، و اینان چون زمانی بودند دسته‌ای از ایشان جدا گردیده از راه کرمان آهنگ اسپهان کردند، و چون محمود نامه بملاءالدوله خداوند اسپهان نوشت که آنان را بازگرداند و پاکشته سرهاشان را فرستد و علاءالدوله می‌خواست بنیرنگه این کار را انجام دهد ترکان فهمیده و خود را از دام رها گردانیدند و از اسپهان بیرون آمدند و در همانجا یغماکنان خود را بآذربایجان رسانیدند، که می‌توان گفت: نخستین دسته از ترکان در آن سرزمین بودند.

این داستان پیش از سال ۴۱۱ هجری و شماره ترکان یاغزان دوهزار خرگاه کمایش بوده که هرخرگامی را رویهم هفت یا هشت تن می‌توان شمرد. خداوند آذربایجان در این زمان وهسودان پسر محمد روادی بود، و او چون با فرمانروایان نزدیک دیگر از شدادیان آران و دیگران دشمنی و همچشمی می‌داشت از رسیدن اینان که همه مردان جنگجو و سخت کمان می‌بردند خشنود گردید و در آذربایجان نشیمن داد. ولی اینان در آنجا آسوده نشستند و پیایی بآرمستان و جاهای دیگر تاختند و تاراج و ویرانی درین نگفتند، چنانکه ایشان را داستانهای درازی هست که ما در جای دیگری نوشته‌ایم و در اینجا نیازی بیادکردن آنها نمی‌بینیم (۱).

آن دسته از این ترکان که در خراسان بازماندند چون آنان هم همی آسوده نمی‌نشستند محمود بارها سپاه بسرکوب ایشان فرستاد و یکبار نیز خود برسر ایشان رفت و همگی ایشان را از خراسان بیلخانکوه باز راند. لیکن چون در سال ۴۲۰ محمود مرد و پسرش محمد در غزنین بجای وی نشست و از اینسوی مسعود از ری لشکر برسرغزنین می‌برد و در اینهنگام دوباره او دسته‌هایی از ترکان یاغزان بیاری خود خواست و سپس آنان را در خراسان نشیمن داد که سالهایی در آنجا می‌بودند و مردان ایشان در سپاه کار میکردند. لیکن مسعود چون کینه ایشان را در دل میداشت خواست بنیرنگه کینه جوید

و آنان را همراه تاش فراش روانه ری گردانید و باو دستور گرفتن و کشتن آنان را داد، و تاش در ری چون خواست اندیشه خود را بکار بندد در میانه آشوب برخاست و ترکان دلیرانه جنگ نمودند و تاش را که سپهسالار ری می بود کشتند و همه کسان مسعود را از ری بیرون کردند. این در سال های ۴۲۸ و ۴۲۹ بود که این هنگام سلجوقیان نیز بخراسان درآمده بودند و مسعود چون گرفتار ایشان بود نتوانست به ری پردازد، و این ترکان چون با آنجا دست یافتند یکدسته در آنجا بازماندند و دسته دیگری از ایشان نیز آهنگ آذربایجان کردند که دومین دسته ترکان در آن سرزمین بودند.

و هسودان باینان نیز جا داد و اینان نیز پیروی از دسته پیشین در آران و ارمنستان بناخت و تاراج پرداختند و چندان ترس از ایشان در دلها جا گرفت که بهر کجا رومی آوردند مردم در برابر ایشان ایستادگی نمی نمودند. و هسودان بسیار کوشید که ایشان را رام خود سازد ولی نتوانست، و سرانجام ناگزیر شد با جنگ و خونریزی ایشان را از آذربایجان دور راند، و در میانه داستانهای رخ داد که ما اینجا نیاز به نگاشتن آنها نمی داریم، زیرا از زمینه سخن ما بیرون است (۱).

### آذربایجان در زمان سلجوقیان

چنین پیداست که از این ترکان در آذربایجان جز کسان کمی نماندند. لیکن در این میان طغرل بیک بنیاد پادشاهی نهاده روز بروز بر پهناوری خاک خود می افزود و در سال ۴۴۶ با آذربایجان درآمد و چون امیر و هسودان و پسرش مملان فرمانبرداری نمودند و باج بگردن گرفتند طغرل آنان را بر نینداخت.

لیکن اینان دیری نپاییدند و آذربایجان یکسره بدست سلجوقیان افتاد، و چنانکه گفته ایم اینان سپاهشان همه از ترکان بودند و چون یکی را بفرمانروایی شهری میفرستادند دسته هایی را از آنان همراه می فرستادند، با آذربایجان نیز همانرا کردند. گذشته از ایلهایی که از پشت سر سلجوقیان از ترکستان آمدند و بهمه جا پراکنده شدند، و چون آذربایجان چمن و چراگاه فراوان دارد و برای زندگانی چهارپاداری سزاوارتر از دیگر جاهاست بیگمان ایلهای ترک در اینجا فروتر و فرواتر گردیدند. و چون از آن زمان تا در آمدن مغولان

بایران فرمانروایی از آن ترکان و رشته کارها در دست ایشان میبود و مردم ناگزیر از رفت و آمد و گفتگو می بودند پیداست که کم کم گوشها بزبان ترکی آشنا گردید و بیشتر مردم هر کسی جمله هایی را از آن یاد گرفت.

هم از این زمان بود که نامهای پاره آبادیها ترکی گردید و ترکان در دیه هایی که نشیمن گرفتند اگر نام يك آبادی معنای روشنی داشت آنرا ترجمه نموده نام ترکی نهادند (چنانکه این رفتار را تازیان پیش از اینان کرده بودند) (۱). و اینست ما امروز در آذربایجان یکرشته نامهای آبادی می یابیم که هم معنای آنها بفارسی در آنجا و یا جاهای دیگر نیز هست همچون: اشکسو یا القوز آغاج، استی بولاغ، سکدی (سکدلو)، گردگانلو، قوزلو قزلبه و مانند اینها که در برابر آنها آب باریک و یکبار و گره خانی و بیدک و گردکاتک و جوزدان و سرخه را داریم.

با این همه در زمان سلجوقیان زبان آذربایجان همان آذری بوده و ترکی جز زبان ترکان تازه رسیده شمرده نمی شده. چنانکه نوشته یاقوت حموی را که در آخرهای زمان سلجوقیان نوشته و آذری را زبان آذربایجان ستوده آوردیم.

## آذربایجان در زمان مغولان

در زمان مغولان، از آغاز آن آگاهی دیگری درباره آذربایجان نمیداریم. پیداست که مغولان که آنجا را تختگاه ایران گرفتند دسته های انبوهی را که از مغولستان با خود آورده بودند در آنجا نشیمن دادند. لیکن اینان جز از ترک می بودند و زبانشان جز از ترکی می بود. ترک و مغول زبان یکدیگر را نفهمیدندی. ما نمی توانیم گفت که در زمان مغول بر شماره ترکان در آذربایجان افزود و رهنمونی برای چنان سخنی در دست نمیداریم. آری از سده چهارم هجری ایرانیان در همه جا آلود گبها پیدا کرده و در همه جا رو بدرماندگی و

۱- تازیان نیز چون بایران آمده اند و نشیمن گرفته اند بسیاری از نامهای آبادیها را که معنی آنها را می فهمیده اند به عربی ترجمه کرده اند. چنانکه «سنگسر» را که کویا در آن هنگام «سکسر» گفته میشده «راس الکاب» گردانیده و بجای «دیه نمک» و «دزباد» و «خاکستر» از آبادیهای خراسان و «دوبو بچین» از دیه های همدان قریة الملیح و قصر الریح و رماده و قریة البین گفته اند و از اینگونه باز می توان پیدا کرد.

زبونی نهاده بودند و درباره آذربایجان نیز چنین گمانی را توان برد، و از این راه می توان گفت ترکان که در آنجا می بودند روز بروز چیره تر و نیرومندتر می گردیده اند و بر بومیان فزونی پیدا می کرده اند.

از نیمه های زمان مغول تنها سفرنامه مارکوپولو را در دست می داریم که در سال ۱۲۹۳ (۶۹۳ هجری) به تبریز آمده و چون از مردم آنجا سخن می راند نامی از ترکان نمی برد. اگرچه این نوشته مارکوپولو از روی باریک بینی نبوده. زیرا بیگمان در آن زمان دسته ای از ترکان در تبریز نشین می داشتند. چیزی که هست چندان فزون نبوده اند که مارکو از بودن ایشان آگاه گردد. از آخرهای آن هم سفرنامه ابن بطوطه را می داریم که در زمان سلطان ابوسعید به تبریز رسیده و چنین مینویسد: «بر بازار گوهریان گذشتم چشم از دیدن گوهرهای گوناگون خیره ماندم. غلامان نیک روی از آن بازارگانان جامه های زیبا دربر و دستمالهای ابریشمی بکمر بسته، در پیشروی خواجهگان ایستاده و گوهرها را بدست گرفته و بزنان ترك نشان میدادند و آنان در خریدن بریکدیگر پیشی می جستند و بسیار می خریدند من فتنه هایی در آنجا دیدم که باید بخدا پناه جست، و چون بی بازار عنبر فروشان در آمدیم مانند همانرا بلکه بیشتر در اینجا دیدم».

این نوشته پسر بطوطه همان را میرساند که ما در بالا نوشتیم. ترکان در تبریز می نشستند لیکن ترك و تاجیک از هم جدا می بوده اند.

نیز از آن زمان صفوة الصفاى این بزاز در دست ماست که چون تاریخ زندگانی شیخ صفی الدین اردبیلی را می نگارد از داستانهای بسیاری که می آورد پیداست که در آن زمان در آذربایجان ترك و تاجیک با هم می بوده اند ولی بیشتری در سوی تاجیکان می بوده. چه او در بسیار جا نام ترکان را می برد که پیش شیخ می آمده اند و یا شیخ بدیه آنان می رفته. نیز در نام بردن از آبادیها گاهی پاره نامهای ترکی از یلفوز آغاج، و یوز آغاج، و آقدام، و ذلق و مانند این می برد.

نیز گاهی پاره جمله هایی از پیوسته یا پراکنده به «آذری» یا بگفته خودش به «زبان اردبیلی» از زبان شیخ و دیگران می نگارد (که ما آنها را سپس خواهیم آورد). همه اینها گفته ما را استوارتر می گرداند.

نیز از آن زمان نزهت القلوب حمدالله مستوفی را می داریم که مقاله سوم

آن در جغرافی و چگونگی شهرهای ایران است و در سال ۷۴۰ (پنج سال پس از مرگ ابوسعید آخرین پادشاه نیرومند مغولان ایران) پرداخته شده. مستوفی زمانی هم در تبریز نشسته بوده و آذربایجان را نیک می‌شناخته و می‌توانسته درباره مردم و زبان آنجا گشاده ترین آگاهی‌ها را پیادگار گزارد. لیکن اینرا نخواست و جز جمله‌های کوتاهی درباره شهرهای آنجا در کتاب خود نیاورده. با اینهمه ما آنها را می‌آوریم و بهره می‌جویم:

درباره خوی می‌گوید: «مردمش سفیدچهره و ختای نژاد و خوب‌صورتند و بدین سبب خوی را ترکستان ایران خوانند».

درباره مراغه می‌نویسد: «مردمش سفیدچهره و ترك‌وش می‌باشند و بیشتر بر مذهب حنفی می‌باشند. و زبانشان پهلوی معرب است» (۱).

درباره لیلان که آن زمان شهر کوچکی بوده می‌نویسد: «مردمش ترك‌کنده، شهرک تسوج را می‌نویسد: «سكانش از ترك و تاجيك ممزوجند». کلنبر را که آن نیز شهرکی بوده می‌نگارد: «مردمش از ترك و طالش ممزوجند».

درباره تبریز و دیگر شهرها خاموشی گزیده. ولی خواهیم دید که هم در کتاب خود جمله‌ای را به آذری از زبان تبریز نگاهداشته است و از آن پیداست که هنوز در تبریز انبوهی از آن بومیان دیرین و آذری در آنجا روان می‌بوده است.

از این چند جمله مستوفی پیداست که ترکان در آخرهای زمان مغول در آذربایجان جا برای خود باز کرده و در شهرها نیز نشیمن می‌داشته‌اند و در برابر بومیان دیرین، یا بگفته خود او «تاجیکان» می‌بوده‌اند. نیز پیداست که در آن زمان نام آذری از میان رفته بوده است و مستوفی آنرا نمی‌شناخته و اینست بجای آن نام «پهلوی» بکار برده است (۲).

## آذربایجان پس از مغولان

پس از مغولان در ایران شورش بس سختی برخاست زیرا چون ابوسعید

۱- شاید خواستش از معرب این است که با کلمه‌های عربی بسیار در آمیخته بوده است.

۲- این نویسندگان «پهلوی» را به نیم‌زبان‌های بومی این شهر و آن شهر می‌گفته‌اند و از معنایی که ما امروز بکلمه می‌دهیم آگاهی نداشته‌اند.



در سال ۷۳۵ در گذشت و او را جانشینی نبود میان سران مغول کشاکش افتاد که هر یکی پسری را پادشاهی برداشتند و باهم بجنگ و کشاکش برخاستند و هنوز یکسال از مرگ ابوسعید نمیگذشت که سه پادشاهی بنیاد یافت و بر افتاد و تا سالیانی این کشاکش و لشکر کشی پیش میرفت و ایرانیان که این زمان بسیار خوار و ذبون می بودند زیر پا لگدمال می شدند. و چون آذربایجان تختگاه مغول بوده بیشتر این کشاکشها و جنگها در آنجا رخ میداد و بیشتر زیان و آسیب با انجامی رسید و مردم از پا افتاده نابود می شدند. در همان زمانها بود که شهر تبریز گزند بس سختی دید. زیرا آذربایجان که در دست سلطان احمد ایلکانی می بود و او امیر ولی استرآبادی را بفرمانروایی تبریز گماشت در سال ۷۸۷ تغمش خان پادشاه دشت قبچاق بدشمنی سلطان احمد ناگهان پنجاه هزار سوار مغول بر سر شهر فرستاد که امیر ولی بگریخت و مردم بیش از یکهفته جنگ و ایستادگی نتوانستند و مغولان بشهر درآمده آنچه گزند و آسیب بود دریغ نگفتند.

پس از این گزندها نوبت تیمور و لشکر کشیهای او رسید. در زمان او آذربایجان چندان آسیب ندید. لیکن چون دوره او بسر رسید آذربایجان بار دیگر میدان کشاکش گردید. زیرا چنانکه در تاریخهاست نخست خاندان قره قویونلو با دستههای بس انبوهی از ترکان با آنجا درآمدند و بنیاد پادشاهی نهادند و همیشه در جنگ میبودند و پس از آن نوبت آق قویونلو بیان رسید که همچنان با ایل های انبوهی با اینجا رسیدند و بنیاد پادشاهی نهادند و همیشه در جنگ و کشاکش می بودند و تا برخاستن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ که هفتاد سال از تاریخ مرگ ابوسعید می گذشت آذربایجان همیشه میدان لشکر کشیها و جنگها می بود، و بگمان من باید انگیزه بر افتادن زبان آذری را از شهرهای آذربایجان و رواج ترکی را در آنها این پیش آمدهای هفتاد ساله دانست. زیرا در این زمانست که از یکسو بومیان لگدمال و نابود شده اند و از یکسو ترکان بانبوهی بسیار روباینجا آورده اند و بر شماره ایشان بسیار افزوده.

در زمانهای پیشین ترکان بیشتر در دیهها می نشسته اند ولی این زمان چون فرمانروا می بودند شهرها را فرا گرفته اند و زبانشان در آنها رواج یافته است.

## آذربایجان در زمان صفویان

این را باسانی توان پذیرفت که جا باز کردن ترکی برای خود در آذربایجان و بکنار زدن آن آذری را پیش از پادشاهی صفویان انجام گرفته و دلیل این گذشته از چیزهای دیگر حال خوردن خانندان می باشد. زیرا ایشان بی گمان از بومیان آذربایجان بوده اند و زبانشان آذری بوده و ما دوییتی هایی از شیخ صفی نیای بزرگ ایشان که در زمان مغول میزیسته در دست می داریم که آنها را خواهیم آورد. با اینحال چون بزمان شاه اسماعیل بنیاد گزار پادشاهی می رسیم می بینیم زبان ایشان ترکی گردیده و خود آتشاه بترکی شعرهایی می سروده که دیوانش در دست است.

اگرچه اسماعیل مادرش از خاندان ترك (دختر حسن بیك) بوده و شعر ترکی را به پیروی از امیر علیشیر نوایی می سروده. لیکن اینها با گفته ما ناسازگار نیست و خود دلیل چیرگی ترکان در آذربایجان و رواج ترکی در آنجا میباشد.

از هر باره بیگفتگوست که در آغاز سده دهم که پادشاهی صفویان پدید آمده ترکی پیشرفت خودش را در آذربایجان، چه در شهرها و چه در بیرونها بانجام رسانیده و خود زبان همگانی بشمار می رفته. با اینحال در روزگار صفوی چیزهایی در آذربایجان پیش آمده که اینها نیز بسود آن زبان بوده است و می توان گفت در آن روزگار و در سایه این پیش آمدها بوده که ترکی بیکبار چیره شده و آذری از شهرها ناپدید گردیده و در بیرونها نیز جز در چند جا باز نمانده.

یکی از آن پیشامدها اینکه صفویان بیشتر پیروان ایشان از ایل های ترك می بودند. چنانکه چون شاه اسماعیل برخاسته یاران او جز ایل های استاجلو و شاملو و تكلو و ورساق و روملو و ذوالقدر و افشار و قاجار نبوده اند و دسته هایی نیز از قرجه داغ آذربایجان با ایشان بوده اند. تاجیگان یا بومیان فارسی زبان ایران از پانصد سال باز، در نتیجه رواج صوفیگری و باطنیگری و خراباتیگری و سپس در سایه کشتار مغولان و چیرگی دو بیست ساله ایشان اندیشه آزادی و گردنفرازی و جانبازی را فراموش کرده و بیکبار از شایستگی

افتاده بودند و از ایشان جز کار چاه‌سرای و پندار باقی و ستایشگری و اینگونه چیزها برنیامدی، و این فیروزبختی خاندان صفوی بود که اینان را درکنار نهاده ایل‌های بیابان‌نشین ترك را پیش کشیدند و دست‌بدوش آنان نهاده پادشاهی برخاستند.

بدینسان کار صفویان همه در دست ترکان می‌بود، و در دربارشان چه در تبریز و چه در قزوین و چه در اسپهان بزبان ترکی سخن گفته شدی و لقب‌ها و نام‌ها نیز بیشتر ترکی بودی، همچون: قرداش و یولداش و سرداش و عمواغلی و قابوچی و ایشیک آغاسی و ایچ آغاسی و اسمعیل‌قلی و طهماسب‌قلی و ایل-بیکی و ایلخانی و بیگلربیگی و خانلرخانی و قارنجه بیگ و قورخمس‌خان و شیخ‌اغلی و حلواچی‌اغلی و بسیار مانند اینها.

دیگری از آن پیش آمدها اینکه در زمان صفویان چون میانه ایران و عثمانی دشمنی سختی پدید آمد عثمانیان بارها لشکر با آذربایجان کشیدند و بارها با آنجا دست یافته تا تبریز کرسی آنجا پیش آمدند. نخست سلطان سلیم در سال ۹۲۰ چون در چالدران شاه اسمعیل را بشکست از دنبال او تا تبریز پیش آمده سه روز با همه سپاهیان و پیرامونیان انبوه خود در این شهر ماند. پس ازو سلطان سلیمان در جنگ‌های خود با شاه طهماسب سه بار (یکی در سال ۹۴۰ و دیگری در سال ۹۴۱ و سومی در سال ۹۵۶) به آذربایجان درآمده در هر بار زمانی در تبریز درنگ کرد. پس از او در زمان مراد سوم و خدابنده پسر شاه عباس که عثمانیان بشیروان وقف‌تاز دست یافته بودند در سال ۹۹۳ عثمان پاشا با لشکر بس‌انبوهی با آذربایجان آمد و با جنگ اینجا را فراگرفت و در تبریز سه روز کشتار کرد و در این بار بود که عثمانیان در آذربایجان استوار نشستند و با پیمانی که در میانه بسته گردید دربار صفوی آذربایجان را بجز از اردبیل همه بایشان واگذاشت و آنان بیست سال کمایش در آنجا نشستند. سپس چون در سال ۱۰۱۲ شاه عباس آنجا را بازگرفت چون تا ده و اند سال دیگر جنگ و دشمنی با عثمانیان در میان می‌بود دوسه بار دیگر آنان لشکر بر سر آذربایجان آوردند و چون شاه عباس از جنگ رو برو پرهیز می‌نمود تا تبریز یا نزدیک‌های آن پیش آمدند. همچنین پس از مرگ شاه عباس سلطان مراد چهارم خود تا تبریز پیش آمد و شهرهای آذربایجان را که مردم رها کرده و گریخته بودند ویرانه ساخت و بازگشت. نیز در آخر

پادشاهی صفویان هنگامی که افغانان اسپهان را گرفتند عثمانیان نیز بر آذربایجان و شهرهای غربی ایران تاختند و با جنگ و خونریزی اینها را بگشادند و سالیانی در آنجا بودند تا نادر بیرونشان کرد.

این جنگها و لشکر کشیها همه بزیان زبان آذری بسر می آمد. زیرا تاجیکان یا گویندگان آن زبان که ناتوانتر می بودند در این پیش آمدها بیشتر از دیگران پایمال می شدند و از میان می رفتند. از آنسوی چون عثمانیان ترك می بودند و از این سوی هم آوردان ایشان نیز جز ترکان نبودند از اینرو کارها همه با زبان ترکی می بود و آذری جز در خاندانها بکار نمی رفت و روز بروز از رواج آن می کاست و کم کم فراموش می شد.

بیش از این بتاریخ نمی پردازیم. بدینسان ترکی در زمان سلجوقیان بآذربایجان درآمد و در هفتصد سال یا بیشتر کم کم بر آنجا چیره شده و زبان بومی را از میان برده که جز در گوشهها و کنارها نشانی از آن بازممانده.

اگرچه این تنها درباره آذربایجان نیست. آران نیز همین حال را دارد و آرانی زبان آنجا که برادر آذری بوده بهمینسان از میان رفته و جز نشان کمی از آن در گوشهها و کنارها بازممانده. زنجان و پیرامونهاش نیز بهمین حال است و زبان آنجا بیک بار ناپدید شده. پیرامون های همدان و قزوین نیز همین حال را دارد و ترکی در آنها رواج گرفته. لیکن چون ما سخن از آذربایجان می رانیم تنها بآنجا پرداخته ایم.

هم باید دانست که پراکندگی زبان ترکی در ایران در زمان صفویان بیلاترین پایگاه خود رسید و چون ایشان سپری شدند پیشرفت ترکی نیز بازیستاد و سپس رو به پسرفت نهاد. بویژه پس از آغاز مشروطه و پیدایش شور کشورخواهی در ایران و بنیاد یافتن روزنامهها و دبستانها که همه اینها ترکی را باز پس می برد و از میدان آن می کاهد.

در این باره خود آذربایجان پیشگامست و از آغاز جنبش مشروطه یکی از آرزوهای آذربایجانیان برگرداندن فارسی بآنجا بوده و همیشه در برابر نگارش روزنامههای استانبول و باکو روی سرد نشان داده اند و با آنکه زبان کنونی فارسی بسیار نارساست و بسیاری از معنی های که به ترکی توان فهمانید

این زبان بفهمانیدن آنها توانا نیست، (۱) و از هر پاره بزرگ آذربایجانی  
میگفت است که با این زبان سخن دانند یا اینهمه در آذربایجان آرزوی رواج  
قاری در میان خاندانها از سالها روان است.

۱- در ترکی آذربایجان، گذشته (ماضی) بر چهارده گونه و اکنون (مضارع) بر چهار گونه است ولی در فارسی کنونی گذشته بیش از چهار گونه و اکنون بیش از یک گونه ندارد و این نمونه رسایی آن و نارسایی این میباشد. لیکن ما این نارسایی را از فارسی برداشته‌ایم و کنون در فارسی نیز سیزده گونه گذشته رسه گونه اکنون بکار میبریم.

(سالها پس از نوشتن این کتاب و این زیر صفحه کسروی کتاب «زبان پاک» را نوشت و در آن از نارسایی زبان فارسی سخن راند و آنچه را در اینجا بگفته‌ام اشاره کرده در آن کتاب بگشادی سخن رانده که برای آگاهی بیشتر باید آن کتاب دیده شود - چاپ کننده).